

زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

سال اول، دوره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵، شماره پیاپی ۲

بررسی و دسته‌بندی معنایی اجزای کلام زبان فارسی بر پایه نظریه لیبر

دکتر عباسعلی آهانگر^۱ ✉

ابراهیم مرادی^۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۵/۶/۲۱

چکیده

لیبر برای دسته‌بندی عناصر واژگی هفت ذره معنایی («ماده»، «پویا»، «وجرا» (وضع/ جایگاه رویدادی استنباطی)، «مکان»، «مقید»، «ساختمند» و «درجه‌پذیر») و یک اصل به نام اصل هم‌نمایی ارائه کرده است. در این نظریه هر عنصر واژگی یک اسکلت معنایی (مركب از یک/ چند مؤلفه معنایی و یک/ چند موضوع) و یک بدنه معنایی (مجموعه اطلاعات گویشور درباره آن عنصر واژگی) دارد. اصل هم‌نمایی موضوع‌های عناصر را به هم گره می‌زند و عنصری مرکب یا اشتقاق به دست می‌دهد. هدف این پژوهش بررسی و دسته‌بندی اجزای کلام زبان فارسی بر پایه نظریه معنایی لیبر است. این پژوهش به پیروی از لیبر بر پایه مؤلفه‌های «ماده» و «پویا» مقوله معنایی ماده/ شیء/ جوهر در زبان فارسی را به چهار گروه و بر پایه مؤلفه‌های «پویا»، «وجرا» و «مکان» مقوله معنایی موقعیت را به شش گروه و بر پایه مؤلفه‌های «وجرا» و «مکان» مقوله معنایی روابط را به چهار گروه دسته‌بندی می‌کند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که در زبان فارسی نیز مقولات نحوی متفاوت، برای نمونه، فعل و حرف اضافه یا اسم و فعل دارای مؤلفه‌های معنایی مشترک هستند و دسته‌بندی معنایی نظریه لیبر را تأیید می‌کنند.

واژگان کلیدی: اجزای کلام، اسکلت معنایی، بدنه معنایی، مؤلفه معنایی، مقوله معنایی

✉ ahangar@english.usb.ac.ir

۱. دانشیار زبان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان
۲. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

۱- مقدمه

پژوهشگران از آغاز به دسته‌بندی عناصر زبانی پرداختند. پس از اینکه افلاطون جمله را به دو بخش اسم و فعل تجزیه کرد، ارسطو طبقه سیندسموی (حروف ربط، حروف تعریف و ضمیر) را بدان افزود. سپس رواقیون سیندسموی را به دو دسته تقسیم کردند: طبقه‌ای که اعضای آن تصریف می‌شدند؛ طبقه‌ای که اعضای آن تصریف نمی‌شدند. تراخس پی برد که کلمه هشت طبقه دارد؛ اسم، فعل، وجه وصفی، حرف ربط، حرف اضافه، حرف تعریف، ضمیر، قید. این تقسیم‌بندی تنها با یک تغییر تا پایان قرون وسطی به جا ماند و تأثیری آشکار بر تحلیل‌های دستوری بسیاری از زبان‌های مدرن اروپایی گذاشت (روبینز، ۱۳۸۱: ۹-۶۸). این تقسیم‌بندی با اضافه‌شدن جزء «صوت» به آن تاکنون در دستورهای سنتی مانده (باطنی، ۱۳۶۶: ۱۷)، با تفاوت‌هایی جزئی، در همه کتاب‌های دستور زبان فارسی دیده شده، و در همه کتاب‌ها و متون دستوری بخش عمده‌ای از واژه‌ها زیر عناوین مقولات نحوی یا اقسام کلام، مانند فعل، صفت، قید، حرف اضافه و ... از هم متمایز شده‌است (کریمی دوستان، ۱۳۸۷: ۸-۱۸۷).

چامسکی (۱۹۷۰) برای توصیف مقولات اسم، فعل، صفت و حرف اضافه مؤلفه‌های مقوله‌ای نحوی $[+/-N]$ و $[+/-V]$ را پیشنهاد نموده‌است که بر پایه آنها اسم با مؤلفه‌های $[+/-N]$ و $[+/-V]$ ، فعل با مؤلفه‌های $[+/-N]$ و $[+/-V]$ ، صفت با مؤلفه‌های $[+/-N]$ و $[+/-V]$ و حرف اضافه با مؤلفه‌های $[+/-N]$ و $[+/-V]$ توصیف می‌شود.

لیبر^۱ (۲۰۰۷: ۲۴۷) سه رویکرد را مرور می‌کند که ریشه‌ها را بی‌مقوله می‌دانند. در این نظریه‌ها ریشه‌ها تنها از رهگذر ادغام با فرافکن‌های نقشی مقوله‌دار می‌شوند. این سه رویکرد عبارت‌اند از: صرف توزیعی، انگاره برون-اسکلتی برر^۲ و ساخت‌واژه نامتقارن دیسیلیو^۳. لیبر (همان: ۲۴۹) ادعا می‌کند که هیچ‌کدام از این رویکردها نمی‌تواند مبحث بی‌مقوله‌گی را تحلیل کند چون توان توجیه و تحلیل مقوله‌گزینی‌های وندها (گزینش پایه‌ای که به آن می‌پیوندند) را ندارد. او ادعا می‌کند که نظریه‌ای مانند لیبر (۲۰۰۴) توان تحلیل این واقعیت‌ها را دارد.

این نوشتار با رویکردی معنایی به دسته‌بندی اجزای کلام در زبان فارسی می‌پردازد. نخست آثار مرتبط با بررسی اجزای کلام مرور می‌شود. سپس چارچوب نظری برپایه لیبر (۲۰۰۴) و (۲۰۰۹) بیان می‌شود و بعد بررسی و دسته‌بندی معنایی اقسام کلام.

1. Lieber
2. Borer's Exo-Skeletal model
3. DiSciullo's Asymmetrical Morphology

۲- پیشینه پژوهش

نظر دستورنویسان و زبان‌شناسان درباره اجزای کلام در زبان فارسی متفاوت است: طالقانی (۱۳۰۵: ۲۷)، به سه جزء؛ خیامپور (۱۳۴۴: ۲۶) و نوبهار (۱۳۷۲: ۴۷)، به شش جزء؛ سلطانی گرد فرامرزی (۱۳۷۶: ۵۱)، به هفت جزء؛ و کلباسی (۱۳۸۰: ۲۹-۳۲) به هشت جزء باور دارند؛ اسم، صفت، فعل، قید، ضمیر، عدد، صوت و حروف. کریمی دوستان و ذاکر (۱۳۹۰: ۲۹) نظر فرهنگ‌نویسان و دستورنویسان در این باره را بین سه تا ده جزء گفته‌اند. این اختلاف در تعریف مقولات نیز هست. برخی مقولات را بر پایه معنی عناصر و برخی بر پایه نقش نحوی و کاربرد آنها تعریف می‌کنند. برای نمونه، گلفام (۱۳۸۶: ۳۱) تعریف خانلری (۱۳۶۴: ۴۶) درباره اسم را حسی، و بر پایه مختصات معنایی می‌داند و می‌گوید «این تعریف بسیاری از واژه‌های زبان را که می‌توانند در طبقه اسمی قرار داشته باشند در بر نمی‌گیرد. مثلاً واژه‌هایی که به مفاهیم انتزاعی اشاره می‌کنند (مانند عشق، نفرت) یا به حالات روحی و جسمی افراد برمی‌گردند (مانند گیجی، درد)». او می‌افزاید که در تحلیل زبانی مهم این است که چرا یک واژه به طبقه اسم تعلق دارد. وی (همان‌جا) می‌نویسد: «زبان‌شناسان در تعریف مقوله‌های مختلف واژگانی به جای استفاده از تعاریف حسی از ملاک‌های ساختاری و توزیعی بهره می‌برند. بر این اساس، اشکال مختلف یک واژه، محل قرار گرفتن و رفتار آن در ساخت جمله تعیین‌کننده شأن مقوله‌ای یک واژه است».

کریمی دوستان (۱۳۸۷: ۱۸۸) بر این است که «همه واژه‌های قاموسی زبان فارسی به آسانی قابل تقسیم‌شدن به مقولات واژگانی معمول و شناخته‌شده نیستند». وی (همان‌جا) شماری از واژه‌ها را که در فرهنگ‌های متفاوت سه عنوان متفاوت برای آنها آمده است (برای نمونه، برای اخراج: مصدر متعدی، اسم، اسم مصدر) را در دو دسته بررسی می‌کند. دسته نخست: حفظ، اخراج، انجام، ادامه و ...، و دسته دوم: فراموش، محسوب، مرخص، وادار و وی سپس این پرسش‌ها را مطرح می‌کند که ابهام و اختلاف نظر در دسته‌بندی این واژه چه مشکلاتی به دنبال دارد؟ چرا در دسته‌بندی این واژه‌ها اتفاق نظر نیست؟ آیا می‌توان این واژه‌ها را از نظر مقولات واژگانی، بهتر دسته‌بندی کرد؟ او می‌افزاید هرچند بیشتر واژه‌های زبان فارسی را می‌توان زیر یکی از مقولات واژگانی اسم، فعل، صفت، قید و حرف قرار داد، اما بسیاری واژه در این زبان وجود دارد که به آسانی زیر هیچ‌کدام از مقولات واژگانی قرار نمی‌گیرد.

کریمی دوستان (همان: ۱۸۹) چند معیار برای تشخیص و تمایز مقوله‌های واژگانی اسم، فعل، صفت، قید و حرف ارائه می‌دهد. برای نمونه، برای تشخیص اسم معیارهای جمع بسته‌شدن، همراهی با صفت اشاره و نقش‌نمای اضافه و گرفتن نقش‌های فاعلی، مفعولی، متممی، حرف اضافه، مسند و منادا. وی (همان: ۱۹۲) واژه‌هایی را بر پایه این معیارها می‌سنجد و به این نتیجه می‌رسد که همه واژه‌ها ویژگی‌های اسم را ندارند، برخی برخلاف اسم‌ها جمع بسته نمی‌شوند و یا با صفت اشاره به کار نمی‌روند:

(۱) * حفظها، فراموشها (۲) * این حفظ، این فراموش

به‌علاوه، این دو دسته از نظر هم‌نشینی با حروف اضافه و نقش‌نمای اضافه (کسره اضافه) متفاوت عمل می‌کنند. دسته نخست با حرف اضافه و نقش‌نمای اضافه هم‌نشین می‌شوند ولی دسته دوم نمی‌شوند:

(۳) از انجام کار، از اخراج او (۴) حفظ آبرو، اخراج علی

(۵) * از فراموش، * از مرخص (۶) * فراموش کتاب، * مرخص سرباز

این اسم‌ها در نقش‌های نحوی مانند فاعل، مفعول و مسند نمایان نمی‌شوند:

(۷) * حفظ او را با سواد کرد. (۸) * من انجام را دوست دارم. (۹) * کار انجام است.

همچنین، این واژه‌ها را نمی‌توان با ملاک‌های صرفی، جانشینی و هم‌نشینی جزء یکی از مقولات اسم، فعل، صفت، قید و حرف اضافه قرار داد و با استفاده از معیار نقش‌پذیری نحوی نمی‌توان آنها را اسم محسوب کرد (همان: ۱۹۷).

وی (همان: ۱۹۸) علت اختلاف‌ها را بی‌توجهی به نقش و کاربرد واژه‌ها در دسته‌بندی آنها و یا بررسی‌نشدن ماهیت و جایگاه واقعی آنها در زبان فارسی می‌داند و پیشنهاد می‌کند محققان زبان فارسی در مقوله واژگانی این کلمات، تجدید نظر نمایند. او دسته نخست؛ حفظ، اخراج، انجام، ادامه و ... را اسامی گزاره‌ای و دسته دوم؛ فراموش، محسوب، مرخص، وادار و ... را صفات گزاره‌ای می‌نامد.

کریمی دوستان و ذاکر (۱۳۹۰: ۲۹) رویکردها و نظریه‌های مربوط به اجزای کلام را به چهار دسته کلی تقسیم می‌کنند: نظریه‌های دستوریان سنتی؛ نظریه‌های نحومحور و مختصه‌ای همچون نظریه دستور زایشی؛ نظریه‌های محتوا (معنی - کاربرد) محور؛ و رویکردهای حوزه‌ای به اجزای کلام. آنان (همان‌جا) تصویری کلی از این نظریه‌ها به‌دست می‌دهند:

در زبان‌شناسی معاصر چامسکی (۱۹۷۰) مشخصه‌های انتزاعی N و V در مدخل واژه را ملاک شناخت طبقه واژه قرار داد. راس^۱ (۱۹۷۳: ۹۶) با تکیه بر ملاک‌های نحوی - معنایی،

1. Ross

واژگان را به صورت پیوستاری مدرج تقسیم‌کرد و بیکر^۱ (۲۰۰۳: ۲) به ملاک‌های نحوی متوسل شد و واژگان را به سه دسته جهانی اسم، فعل و صفت طبقه‌بندی کرد. شمار زیادی از زبان‌شناسان هم از نظریه نمونه اعلا بهره جستند و با توجه به نظریه زبانی خود و رده‌شناسی از مجموعه‌ای از ملاک‌های کاربردشناختی و نشان‌داری رده‌شناسی (کرافت^۲، ۱۹۹۱: ۴۸) معنایی (لانگاکر^۳، ۱۹۸۷: ۵۳)، متنی (هاپر و تامپسون^۴، ۱۹۸۴: ۷۰۴) استفاده کردند. بعضی هم وجود طبقات واژگانی را مدلول ظهور کلمه در بافت دستوری می‌دانند (مرنتز^۵، ۱۹۹۷: ۲۰۱).

به نظر می‌رسد نظریه لیبر (۲۰۰۴) در هیچ‌یک از این رویکردها ننگجد، چون از یک سو مانند نظریه دستور زایشی مؤلفه‌بنیاد است و از سوی دیگر محتوا (معنی - کاربرد) محور. نظریه لیبر با هر دو رویکرد هم‌پوشی دارد.

در رویکرد زایشی نوع مقولات از پیش در واژگان به عنوان ویژگی‌های مقولات تعیین می‌شود. اما رویکرد صرف توزیعی بر این است که ریشه‌ها در واژگان بدون مقوله‌اند و محیطی که ریشه در آن واقع می‌شود مشخص می‌کند که ریشه باید چه نوع مقوله‌ای داشته باشد. صرف توزیعی آشکارا ابراز می‌دارد که دسته‌بندی‌های رایج از تکواژهای معنادار (واژگانی) - اسم، فعل، صفت و ... - فرعی و جنبی‌اند. دقیقاً به این معنی که دستور زبان محتوای یک عنصر برچسب‌خورده با نام اسم یا فعل را ذخیره نمی‌کند، بلکه ویژگی‌های طبقه‌های واژگانی از ترکیب نحوی هسته‌های نقشی نحو و ریشه به دست می‌آیند. یک ریشه تحت سازه‌فرمانی بلافصل یک هسته فعل‌ساز مانند ۷ کوچک، نمود، زمان، یا شاید گذرایی^۶ به فعل تبدیل می‌شود و همین‌طور اسم و ... (هارلی و نویر^۷، ۱۹۹۹: ۴؛ صدیقی، ۲۰۰۹: ۲۰).

۳- چارچوب نظری: معنی‌شناسی واژگانی^۸

به باور لیبر (۲۰۰۴: ۲۸) مقوله‌های نحوی تنها برای روابط نحوی به کار می‌روند و محتوای معنایی ندارند. او سه مقوله معنایی پیشنهاد می‌کند: نخست مقوله معنایی ماده/ شیء/ جوهر^۹ جوهر^۹ که تقریباً برابر نهاد مقوله نحوی اسم است. دلیل لیبر برای این نام‌گذاری نیافتن

1. Baker
2. Croft
3. Langacker
4. Hopper & Thompson
5. Marantz
6. Trans
7. Harley and Noyer
8. Lexical Semantics
9. substance/thing/essence

اصطلاحی مناسب برای نمایاندن مقوله است؛ مقوله معنایی دوم موقعیت^۱ و مربوط به مقوله-های نحوی فعل و صفت است؛ مقوله معنایی سوم روابط^۲ و برابر مقوله نحوی حروف است. لیبر (۲۰۰۴) استدلال می‌کند که هر عنصر واژی از لحاظ معنایی از دو بخش اسکلت دستوری/معنایی^۳ و بدنه کاربردی/معنایی^۴ (به اختصار اسکلت و بدنه) ساخته شده است. اصلی به نام اصل هم‌نمایگی^۵ موضوع‌های آنها را به هم پیوند می‌دهد و عناصر مشتق یا مرکب را می‌سازد.

۳-۱- مؤلفه‌های معنایی

لیبر (۲۰۰۴) برای بررسی عناصر واژی شش مؤلفه معنایی ارائه داد و سپس (۲۰۰۹: ۸۳) یک مؤلفه دیگر بدان افزود و تأکید نمود که برای توصیف عناصر واژی هفت مؤلفه به‌هیچ‌وجه کافی نیست. او می‌گفت که این مؤلفه‌ها هم به نحو زبان انگلیسی مربوط است و هم واژه‌سازی را در این زبان توجیه می‌کند، اما ممکن است برای زبان‌های دیگر نه لازم باشند نه کافی. این مؤلفه‌ها زیرمجموعه‌ای از مؤلفه‌های معنایی جهانی است که زبان انگلیسی انتخاب کرده است. دو نکته تازه در مشخصه‌های معنایی به‌کار رفته در این چارچوب نظری وجود دارد؛ این مشخصه‌ها کاملاً فرامقوله‌ای، و نیز هم به صورت هم‌ارز و هم به صورت سلبی به‌کار می‌روند. بدین معنی که ارزش دوتایی دارند (مثبت و منفی)، همچنین ممکن است این مشخصه‌ها در اسکلت معنایی یک عنصر واژی وجود داشته یا نداشته باشند. نبود یک مؤلفه معنایی در اسکلت معنایی دلیل بر بی‌ارتباط بودن آن با نمود معنایی عنصر واژی مورد بحث است (همان، ۲۰۰۴: ۲۳).

[+/- ماده]: این مؤلفه، مقوله معنایی ماده/ شیء/ جوهر را که معادل مقوله نحوی اسم است است توصیف می‌کند. ارزش مثبت آن دلیل بر مادی بودن است و اسم ذات یا عینی را توصیف می‌کند. ارزش منفی آن دلیل بر غیرمادی بودن است و اسم معنی یا انتزاعی را توصیف می‌کند، مانند اسکلت معنایی قلم در (۱۰) که دارای مؤلفه [+ ماده] است:

(۱۰) قلم [+ ماده] (l)

1. SITUATION
2. RELATIONS
3. Semantic/Grammatical Skeleton
4. Semantic/Pragmatic Body
5. Co-indexation Principle
6. [+/-material]

[+/-مقید]^۱: این مشخصه ارتباط درونی مرزهای زمانی/ مکانی در یک موقعیت یا ماده/ شیء/ جوهر را نشان می‌دهد. اگر این مشخصه در یک عنصر واژی موجود نباشد این عنصر از لحاظ هستی‌شناسی ممکن است مقید باشد/ نباشد، اما مرزهایش از لحاظ مفهومی و یا زبان‌شناختی بی‌ارتباط است. اگر عنصر واژی دارای مشخصه [+مقید] باشد از لحاظ زمانی و مکانی محدود می‌شود. اگر این مشخصه منفی باشد، عنصر واژی محدودیت‌های درونی مکان و زمان ندارد. برای نمونه، به باور لیبر (۲۰۰۴: ۱۴۹) پسوندهای -age و -ery در زبان انگلیسی در اسکلت معنایی خود مؤلفه [+مقید] و [+ساختمند] و پیشوند re- مؤلفه [+ساختمند] دارند.

(۱۷) re- [+CI([], <base>)]

(۱۸) -ery, -age [+B,+CI([], <base>)]

[+/-ساختمند]^۲: این مشخصه دلالت بر وجود واحدهای زمانی و مکانی در عنصر واژگانی دارد. اگر عنصری دارای مشخصه [+ساختمند] باشد چنین استنباط می‌شود که از واحدهای درونی مشابه مجزا ساخته شده است. اگر این مشخصه منفی باشد، مشخص می‌شود که عنصر حاوی آن از لحاظ مکانی و زمانی یکنواخت است و از لحاظ ساخت درونی مجزا و متمایز نشده است، مانند:

(۱۹) باز (=دوباره) [+ساختمند] ([]، <پایه>)]

[درجه‌پذیر]^۳: این مشخصه رابطه بین مجموعه‌ای از ارزش‌ها با یک مقوله مفهومی را بیان می‌کند. این مشخصه در رابطه با موقعیت‌های دارای ویژگی [-پویا] میزان درجه‌پذیری را نشان می‌دهد. موقعیت‌هایی که نسبت دادن درجه‌پذیری به آنها مقدور است، دارای مشخصه [+درجه‌پذیر] و موقعیت‌هایی که امکان نسبت دادن این مشخصه به آنها وجود ندارد، دارای مشخصه [-درجه‌پذیر] هستند:

(۲۰) قرمز [-پویا، +درجه‌پذیر] ([])

(۲۱) حامله [-پویا، -درجه‌پذیر] ([])

همچنین، براساس رویکرد لیبر (۲۰۰۹: ۸۰) صفات با استفاده از مشخصه [درجه‌پذیر] که نشان‌دهنده درجه‌پذیری آنهاست، از فعل‌های ایستا که دارای مشخصه [-پویا] هستند، متمایز می‌شوند. در رابطه با گروه ماده/ شیء/ جوهر، مشخصه [درجه‌پذیر] نشانگر رابطه اندازه/ ارزش‌گذاری است، به این معنی که [درجه‌پذیر] مشخصه‌ای است که ساخت‌واژه افزایشی^۴ تصغیر^۵ را در زبان‌هایی که دارای چنین ساخت‌واژه‌ای هستند توصیف می‌کند.

1. [+/-B]=[+/-Bounded]

2. [+/-CI]=[+/-Composed of Individuals]

3. [+/-scalar]

4. augmentative

5. diminutive

۳-۲- اسکلت معنایی و بدنه معنایی

مؤلفه‌های معنایی، بیانگر نقش معنایی عناصر واژی‌اند، یک/ چند موضوع می‌گیرند و در نحو زبان نقش دارند. مجموع مؤلفه‌های معنایی و موضوع‌ها اسکلت معنایی عناصر را می‌سازند. اسکلت (۲۲) نشان می‌دهد که این عنصر واژی دو مؤلفه معنایی و دو موضوع دارد (در اسکلت‌های معنایی [] نمایانگر موضوع عنصر واژی است). مؤلفه اول پویایی و وجود فرایند یک عمل را در این عنصر نشان می‌دهد و مؤلفه دوم سیر انجام عمل را. مثبت‌بودن این مشخصه نشان می‌دهد که سیر انجام عمل یک ابتدا و انتها دارد و ابتدا و انتهای آن بر همدیگر منطبق نیست. در موضوع دوم واژه مسیر آمده‌است، چون این موضوع به هنگام انجام نقش خود، مسیری را طی می‌کند.

(۲۲) پایین آمدن [+ پویا، + وجرا (]، [سیر])

لیبر (۲۰۰۴) موضوع بدنه معنایی را گذرا بررسی کرده ولی تأکید نموده‌است که بدنه معنایی عنصر واژی هم در نقش معنایی آن تأثیر دارد. به باور او، برخلاف اسکلت که تجزیه‌پذیر است یعنی از مؤلفه‌های معنایی / نخستی‌های معنایی ساخته‌شده، بدنه جامع و کلی است و از نخستی‌های معنایی ساخته نشده‌است و شاید تا حدودی صوری باشد و بتوان آن را به صورت قرارداد درآورد. بدنه دانش فرهنگی و ادراکی است که نمود واژی اندازه و جسم عنصر واژی را می‌سازد. بدنه بسیاری از جنبه‌های معنایی مانند ساختار مادی، ساختار نقش، جهت، شکل، اندازه، رنگ، بعد، منشأ، هدف، کارکرد و ... را در بر دارد. لیبر عنصر واژی را به کالبد تشبیه می‌کند و می‌گوید: اسکلت، پایه و اساس هر عنصر واژی است و این همان چیزی است که امکان گسترش واژگان را از رهگذر فرایندهای واژه‌سازی به ما می‌دهد. بدنه در یک عنصر واژی زنده باید موجود باشد. بدنه در طول حیات یک عنصر واژی تغییر می‌کند؛ ممکن است وزن از دست بدهد یا وزنش اضافه شود، اما اسکلت خیلی کمتر در معرض تغییر است. وی (۲۰۰۹) بدنه را هم دولایه می‌داند. یک لایه را به ماهیچه بدن تشبیه می‌کند که نسبتاً ثابت است و لایه دیگر را به چربی بدن که به سادگی کم و زیاد می‌شود. یعنی لایه‌ای نسبتاً نظام‌مند است و در دانش زبانی گویشوران تقریباً ثابت، و لایه دیگر نظام‌مند نیست و از گویشوری به گویشور دیگر متغیر است. او معتقد است که یکی از لایه‌های بدنه معنایی را می‌توان با مشخصه‌هایی نسبتاً ثابت بیان کرد، اما از شمار و کیفیت آنها اطمینان ندارد، چون ممکن است این مشخصه‌ها از زبانی به زبان دیگر متفاوت باشد و حتی برای بیان مشخصه‌های بدنه معنایی عناصر زبانی مانند انگلیسی باید با دقت بیشتر بعد از بررسی عناصر واژی آنها را

ارائه کرد. لیبر (همان) بدنه معنایی نویسنده و تختخواب را ارائه نموده و نگارندگان برای مقایسه و درک آسان تر آن را در جدول (۱) گنجانده‌اند.

هر عنصر واژی سه بخش دارد: اسکلت معنایی، شامل مؤلفه و موضوع؛ و دو بخش بدنه معنایی. لایه نخست بدنه معنایی که در درون < > قرار داده شده، دارای مشخصه‌هایی نظام‌مند است، ولی لایه دوم اطلاعاتی کلی را نشان می‌دهد و در درون { } قرار دارد.

جدول (۱): اسکلت و بدنه معنایی «نویسنده» و «تختخواب» (لیبر، ۲۰۰۹: ۸۳)

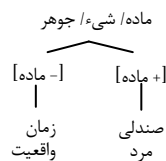
بدنه معنایی	اسکلت	
	لایه نخست	لایه دوم
تختخواب	اسکلت	بدنه
	لایه نخست	لایه دوم

۴- بررسی و دسته‌بندی معنایی اجزای کلام

پیش از هر چیز باید گفت به هیچ عنوان نمی‌توان با نگاهی مطلق‌گرا ادعا کرد که یک عنصر واژی متعلق به این یا آن مقوله است. راس (۱۹۷۲ و ۱۹۷۳، نقل شده در کارور و ریمزدیک، ۲۰۰۱: ۵) نگاه سنتی به دسته‌بندی قاطع و مطلق مقولات نحوی را مردود می‌داند و بر این باور است که مرز بین مقولات به صورت یک پیوستار است. در این دیدگاه بود و نبود یک ویژگی در یک عنصر زبانی ضرورتاً نمی‌تواند گواه تعلق داشتن/ نداشتن آن عنصر به یک مقوله نحوی باشد/ نباشد. به صورت پیوستار بودن تفاوت مقولات یعنی مقوله‌ای مانند فعل ممکن است بیشترین مقدار یک ویژگی را داشته باشد ولی مقوله صفت مقدار کمتری از این ویژگی را دارا باشد، و مقوله اسم این ویژگی را در حد بسیار ناچیز داشته باشد/ اصلاً نداشته باشد.

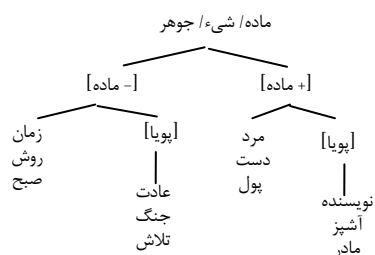
۴-۱- ماده / شیء / جوهر

در نظریه لیبر (۲۰۰۴)، نخست با به‌کارگیری مؤلفه معنایی [+/- ماده] مقوله معنایی ماده / شیء / جوهر به دو دسته تقسیم و مانند نمودار (۱) بیان می‌شود.



نمودار (۱): دسته‌بندی ماده / شیء / جوهر بر پایه [+/- ماده]، (لیبر، ۲۰۰۴: ۲۶)

نمودار (۱) نشان می‌دهد که گروهی از عناصر مقوله معنایی ماده/ شیء/ جوهر بر اسم‌های ذات^۱ و گروه دیگر بر یک ماهیت/ موجود غیرمادی و انتزاعی^۲ دلالت می‌کنند. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا عناصری یافت می‌شود که دارای هر دو مؤلفه [ماده] و [پویا] باشند؟ با کمی دقت می‌توان دریافت که شماری از عناصر مقوله معنایی ماده/ شیء/ جوهر، چه ذات و چه انتزاعی بر یک وضع، رویداد، کنش^۳ یا حتی یک نوع روابط دلالت می‌کنند و در خود مفهوم فرایند و در نتیجه مؤلفه [پویا] دارند و عناصری هم هستند که چنین خاصیتی ندارند، یعنی مفهوم پویایی به این طبقه ربط ندارد، بنابراین در اسکلت معنایی آورده نمی‌شود، البته در اسکلت طبقه دارای مؤلفه پویایی، این مؤلفه بدون علامت بیان می‌شود. از گروه اول اسم‌های زیر را می‌توان نام برد: آشپز، رئیس، ولی، عادت، جنگ، تلاش، نویسنده. بر پایه شم زبانی می‌توان دریافت که در معنی چنین اسم‌هایی انجام کنشی وجود دارد؛ داشتن یا مراقبت از بچه، نوشتن کتاب، و ... مفهوم کرانداری^۴ برجسته‌ترین و واضح‌ترین ابعاد مفاهیم آنهایند. اکثریت قریب به اتفاق اسم‌های ساده متعلق به گروه دوم‌اند، برای مثال صبح، واقعیت، دست، صندلی، سگ و ... چنین اسم‌هایی ممکن است اهداف و نقش‌هایی داشته باشند، اما جنبه کرانداری معانی آنها نمایان‌ترین و برجسته‌ترین جنبه نیست. بنابراین فرض می‌کنیم آن طبقه از مقوله معنایی ماده/ شیء/ جوهر که دارای ماهیت فرایندی است، هم‌زمان مقداری ارزش مؤلفه [پویا] و نیز [ماده] دارند. در نتیجه، با به‌کارگیری مؤلفه [+/- پویا] همراه با [+/- ماده] در مورد عناصری از گروه ماده/ شیء/ جوهر یک دسته‌بندی دیگر ممکن است؛ نمودار (۲):



نمودار (۲): دسته‌بندی گروه ماده/ شیء/ جوهر بر پایه [+/- ماده] و [+/- پویا]، (لیبر، ۲۰۰۴: ۲۶)

1. concrete
2. abstract
3. action
4. telic

این یعنی عناصری مانند نویسنده، آشپز و مادر دارای هر دو مؤلفه [+ ماده] و [پویا] هستند، ولی مرد، دست و پول تنها مؤلفه [+ ماده] دارند. در سمت چپ نمودار، عادت، جنگ، تلاش و ... هر دو مؤلفه [- ماده] و [پویا] را دارند، اما زمان، روش و صبح و مانند اینها تنها مؤلفه [- ماده] دارند. نتیجه جنبی این بحث اینکه گروه ماده/ شیء/ جوهر می‌تواند مفهوم فرایند داشته باشد اما وضع، رویداد و فرایند نمی‌تواند مادی باشد.

برای شناخت بیشتر کاربرد مؤلفه‌ها در این نظریه گفته می‌شود که «مؤلفه [پویا] به شیوه‌ای دوتایی برای توصیف موقعیت‌ها و به شیوه‌ای سلبی برای دسته‌بندی مقوله ماده/ شیء/ جوهر به دو گروه دارای فرایند و بدون فرایند به کار می‌رود» (لیبر، ۲۰۰۴: ۲۷).

از نگاهی دیگر، لیبر (همان: ۱۳۶-۱۳۷) مؤلفه‌های [مقید] و [ساختمند] را در تحلیل و دسته‌بندی مقوله ماده/ شیء/ جوهر به کار می‌بندد. تحلیل و دسته‌بندی او بسیار شبیه دسته‌بندی جکنداف (۱۹۹۰، ۱۹۹۱) است که صفوی (۱۳۸۳: ۳۰۰-۳۰۳) نیز آن را ارائه نموده است.

لیبر (۲۰۰۴: ۱۰۶) ابراز می‌دارد که تمایز بین اعضای مقوله معنایی ماده/ شیء/ جوهر که دارای مؤلفه‌های [+ مقید] و [- مقید] برابر است با تمایز بین اسم‌های قابل شمارش و غیرقابل شمارش (زمانی که مفردند). تصور می‌شود اسم‌های قابل شمارش، ماده/ شیء/ جوهرهایی هستند که از لحاظ درونی^۱ مقیدند و اسم‌های غیرقابل شمارش ماده/ شیء/ جوهرهایی هستند که هیچ مرز درونی ندارند. به گفته جکنداف (۱۹۹۰، نقل شده از صفوی ۱۳۸۳: ۳۰۱) اگر میز را تکه‌تکه کنیم تکه‌های به دست آمده دیگر میز نخواهد بود، بنابراین میز، کتاب و صندلی و دیگر اسامی قابل شمارش مقید به تمام تکه‌های خود و دارای مؤلفه [+ مقید] هستند، ولی اگر مقداری آب را در ظرف‌های کوچک‌تری بریزیم یا حتی اگر قطره‌قطره آن را از هم جدا کنیم، باز هر یک از قطره‌ها آب خواهد بود. بنابراین آب و دیگر اسم‌های غیرقابل شمارش مقید به تمام تکه‌های خود نیستند و مؤلفه [- مقید] دارند. اسم جنس مانند شیر در جمله (۲۳) همانند اسم قابل شمارش (به صورت جمع نه مفرد) رفتار می‌کند، بدین معنی که این جمله مفهومی مانند جمله (۲۴) دارد. بدین دلیل اسم جنس هم مؤلفه [- مقید] دارد.

(۲۳) شیر حیوان درنده‌ای است. (۲۴) شیرها حیوانات درنده‌ای هستند.

به گفته صفوی (۱۳۸۳: ۳۰۱) اسم جمعی مانند/شکر را اگر تقسیم کنیم، اجزای آن دیگر لشکر نیست. پس اسم جمع هم مانند اسم مفرد قابل شمارش رفتار می‌کند و مؤلفه [+ مقید] دارد.

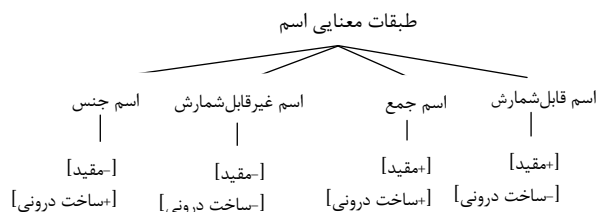
1. intrinsically

مؤلفه [ساختمند] نیز برای تحلیل اسم‌ها و برای متمایزکردن اسم‌های دارای اجزای سازنده مانند اسم جمع (لشکر) و اسم جنس (+ ساختمند) و اسم‌های بدون اجزای درونی مانند اسم قابل شمارش مفرد و اسم غیرقابل شمارش (- ساختمند) به کار می‌رود. به عبارت دیگر، اسم قابل شمارش به صورت جمع و اسم جنس و اسمی جمع از اجزائی درست شده‌اند، درحالی‌که اسم قابل شمارش مفرد و اسم غیرقابل شمارش قابل تقسیم به اجزای هم‌نوع خود نیستند. بدین ترتیب، لیبر (۲۰۰۴: ۱۳۷) برپایه این مؤلفه‌ها، مقوله معنایی ماده/ شیء/ جوهر را دسته‌بندی می‌کند؛ جدول (۲).

صفوی (۱۳۸۳: ۳۰۲) دسته‌بندی چکنداف از مقوله معنایی ماده/ شیء/ جوهر را با نمودار (۳) نشان می‌دهد که در آن مؤلفه [ساختمند] به صورت [ساخت درونی]^۱ بیان شده‌است.

جدول (۲): دسته‌بندی مقوله معنایی ماده/ شیء/ جوهر

نمونه	مؤلفه	ماده/ شیء/ جوهر
میز، کتاب، صندلی	[+ مقید، - ساختمند]	اسم قابل شمارش
آب، شیر، گوشت	[- مقید، - ساختمند]	اسم غیرقابل شمارش
لشکر، ملت، گله	[+ مقید، + ساختمند]	اسم جمع
شیرها، دانش‌آموزان	[- مقید، + ساختمند]	اسم جنس و اسم قابل شمارش (جمع)



نمودار (۳) همان دسته‌بندی جدول (۲) را نشان می‌دهد که پیش‌تر توضیح آن گذشت.

۲-۴- موقعیت

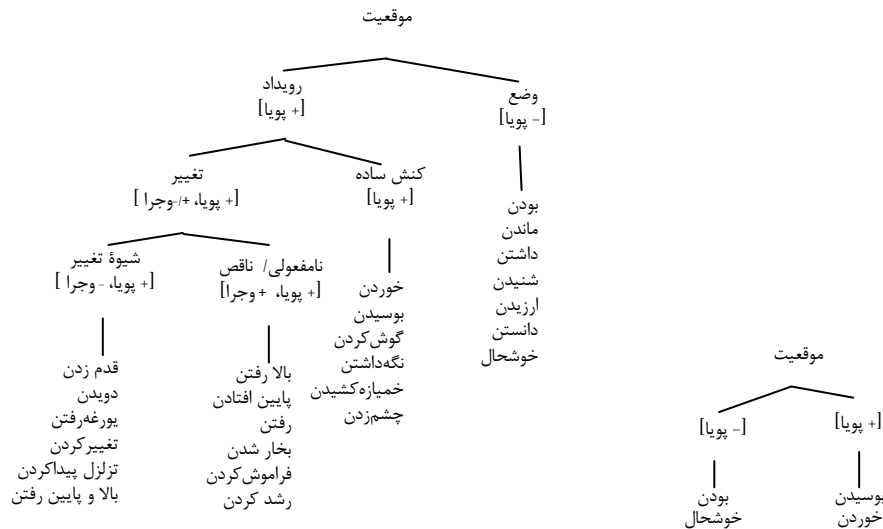
مقوله معنایی موقعیت که برابر مقوله‌های نحوی فعل و صفت است با مؤلفه [پویا] و بدون حضور مؤلفه [ماده] توصیف می‌شود. در نخستین گام، این مقوله به دو دسته وضع^۲ (موقعیت‌های

1. composed of individuals
2. state

دارای مؤلفه [-پویا] و رویداد^۱ (موقعیت‌های دارای مؤلفه [+پویا]) تقسیم می‌شود. نمودار (۴) دسته‌بندی موقعیت‌ها را بر پایه داشتن/نداشتن مؤلفه [پویا] نشان می‌دهد. فعل ممکن است بر یک رویداد یا یک وضع دلالت کند، پس ممکن است با ارزش مثبت یا منفی مؤلفه پویایی توصیف شود. صفت، مؤلفه [-پویا] دارد، یعنی در این چارچوب، صفت از لحاظ مفهوم معادل فعل ایستا^۲ است.

لیبر (۲۰۰۴: ۳۰) با به‌کارگیری مؤلفه‌های [پویا] و [وجرا] به بررسی و دسته‌بندی دقیق‌تر مقوله معنایی موقعیت می‌پردازد و دسته‌بندی خود را به صورت نمودار (۵) ارائه می‌کند. چون مؤلفه [وجرا] نشان‌دهنده اضافه‌شدن جزء مسیر است و چون مسیر شامل یک توالی از جایگاه‌ها و وضع‌هاست، طبق تعریف با مؤلفه [-پویا] سازگار نیست. به عبارت دیگر، فعل دارای مؤلفه [-پویا] دلالت بر یک وضع واحد می‌کند نه توالی وضع‌ها، بنابراین فعل دارنده مؤلفه [-پویا] نمی‌تواند مؤلفه [وجرا] داشته باشد. پس یک فعل بیانگر وضع دارای دو موضوع مانند دانستن اسکلتی مانند (۲۵) دارد.

(۲۵) دانستن [-پویا] []، []



نمودار (۵): دسته‌بندی موقعیت‌ها بر پایه [+پویا] و [-پویا، +وجرا] (لیبر، ۲۰۰۴: ۳۰)

نمودار (۴): دسته‌بندی موقعیت‌ها بر پایه [+پویا] و [-پویا]

1. event
2. stative

نمی‌توان استنباط کرد. چگونگی تغییر در معنی این افعال نمایان است: تغییر مکان/ حرکت (مانند قدم زدن، دویدن، یورغه کردن) یا تغییر وضع (مانند تغییر کردن، لرزیدن، بالا و پایین کردن)^(۱). در فعلی مانند قدم زدن شخص باید جایگاه را تغییر دهد، اما هیچ برداشتی از ماهیت مسیر آن ممکن نیست. شخص ممکن است در جا، به صورت دایره‌ای، به عقب و جلو و ...^(۲) قدم بزند. افعال متعلق به طبقه تغییر وضع، اسکلت‌هایی مانند (۲۹) دارند.

(۲۹) الف- قدم زدن + پویا، - وجرا (ا، ا] مسیر [ا]

ب- تغییر کردن + پویا، - وجرا (ا، ا] مسیر [ا]

این اسکلت‌ها نیز شکل ساده‌شده اسکلتی است که در واقع به صورتی دیگر می‌بود اگر مؤلفه [وجرا] به طور کامل به عنوان یک توالی از مکان‌ها و وضع‌ها گسترده می‌شد. مزیت این کار فقط صراحت بیان نیست بلکه نشان‌دادن این تجربه است که مکان‌ها و وضع‌ها برای این طبقات از فعل‌ها یکسان عمل می‌کنند.

لیبر (۲۰۰۴: ۳۱) برای نشان‌دادن نقش معنایی مؤلفه [وجرا] و تفاوت [-وجرا] و [+وجرا] نمونه‌هایی مانند (۳۰) ارائه می‌کند.

(۳۰) الف- مُرگان پس از بالا رفتن از نردبان، دقیقاً در همان جایی قرار گرفت که از آنجا شروع کرده بود.

ب- دیزی پس از پنج ساعت پیاده‌روی، دقیقاً در همان جایی بود که از آنجا شروع کرده بود.

وجود مؤلفه [وجرا]، اشاره به ارتباط جزء معنایی مسیر در این افعال دارد، این تعریف افعالی است که در آنها تغییرات جایگاه و وضع روی می‌دهد.

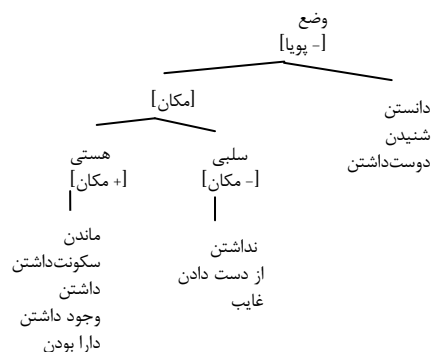
دلیل غیرمعمول بودن معنی ۳۰ الف این است که مؤلفه [+وجرا] در فعل بالا رفتن دلالت بر وجود پیشرفت از یک نقطه به نقطه‌ای دیگر و یک مسیر با ابتدا و انتهای غیرمنطبق بر یکدیگر دارد، درحالی‌که عبارت «دقیقاً در همان جایی قرار گرفت که از آنجا شروع کرده بود»، در پایان جمله با این مفهوم تناقض دارد. در ۳۰ ب، در مفهوم پیاده‌روی مؤلفه [وجرا] هست که بر نوعی مسیر دلالت دارد، اما بدین دلیل که از آغاز و پایان این مسیر اطلاعی نداریم، یعنی ممکن است بر هم منطبق باشند یا نه، علامت آن منفی است و معنی جمله هیچ ایرادی ندارد. در مقابل، فعلی مانند خوردن که یک کنش ساده است، اصلاً مؤلفه [وجرا] ندارد چون جایگاه یا وضع نهایی بالاترین موضوع، همراه با حالات و وضع‌های گوناگون نیست و به تبع آن وجود مسیر در معنی فعل استنباط نمی‌شود.

در دسته‌بندی ارائه‌شده از افعال بر پایه نظریه لیبر (۲۰۰۴) افعال موسوم به سببی^۱ وجود ندارد. در این نظریه افعال سببی شامل دو زیررویداد هستند: یک عمل (X کاری را برای Y انجام می‌دهد) و یک نتیجه (آن چنان که X باعث می‌شود Y به Z تبدیل شود یا به‌سوی آن برود). بر این اساس لیبر (همان: ۳۳) استدلال می‌کند که افعال سببی باید عموماً ساختاری مانند (۳۱) داشته باشند:

(۳۱) رویاندن (سببی) [+پویا (I, I_i، I_j)؛ +پویا (I, I_i، I_j)؛ +وجرا (I, I_i، I_j)؛ +سببی (I, I_i، I_j)]

این اسکلت ترکیبی نشان می‌دهد که یک فعل سببی شامل یک رویداد کنشی (X چیزی را برای Y انجام می‌دهد) و یک رویداد سببی خاص (آن چنان که انجام کنش نتیجه‌ای در بر خواهد داشت) است. در زیررویداد دوم، نقش مؤلفه [+پویا] به صورت رویدادی غیرمفعولی یا ناقص گنجانده شده است. در حالت طبیعی، اولین موضوع اولین زیررویداد با اولین موضوع زیررویداد دوم هم‌نمایه می‌شود، به گونه‌ای که «انجام‌دهنده» عمل «مسبب» نتیجه هم‌نمایه می‌شود. اما وجود موضوع «انجام‌دهنده» در هر دو زیررویداد احتمال مسبب شدن غیرمستقیم را هم ممکن می‌سازد. در چنین مواردی اولین موضوع‌های این زیررویداد با هم هم‌نمایه نمی‌شوند.

لیبر (۲۰۰۴) مؤلفه [مکان] را برای توصیف و دسته‌بندی گروهی از افعال و حروف اضافه یا روابط به کار می‌برد. در شاخه وضع‌ها از موقعیت‌ها، گروهی از عناصر دارای مؤلفه [+/- مکان] هستند، بنابراین با به‌کارگیری این مؤلفه همراه با [پویا] می‌توان دسته‌بندی دیگری از این عناصر به صورت نمودار (۶) ارائه کرد (لیبر، ۲۰۰۴: ۱۰۰).



نمودار (۶): دسته‌بندی وضع‌ها بر پایه [-پویا] و [+/- مکان]

بیشتر بیان شد که گروهی از موقعیت‌ها دارای مؤلفهٔ [-پویا] هستند، مانند دانستن و دوست داشتن. در میان این گروه به نظرمی‌رسد شماری از موقعیت‌ها، مؤلفهٔ [مکان] داشته باشند مانند نداشتن و ماندن. فراموش نکنیم که مؤلفهٔ [مکان] بر یک فضای انتزاعی چه مکانی باشد چه زمانی، دلالت می‌کند. بنابراین موقعیت‌هایی مانند نداشتن، غایب و از دست‌دادن در واقع بر نبود یک فضا یا مکان انتزاعی دلالت می‌کند و به زیرشاخهٔ سلبی^۱ تعلق دارد، اما موقعیت‌هایی مانند داشتن، ماندن و وجود داشتن بر وجود یک مکان یا فضای عینی یا انتزاعی دلالت دارند و بنابراین دارای مؤلفهٔ [+مکان] و متعلق به زیرشاخهٔ هستی^۲ هستند. در نتیجه اسکلت معنایی عناصری مانند از دست دادن و داشتن بدین صورت است:

(۳۲) از دست دادن [- پویا، - مکان] ([]، []، [])
(۳۳) داشتن [- پویا، + مکان] ([]، []، [])

به باور لیبر (۲۰۰۴: ۱۳۷-۱۳۹)، مؤلفه‌های [مقید] و [ساختمند] در تحلیل مقولهٔ معنایی موقعیت‌ها نیز کاربرد دارد. از نگاه لیبر مؤلفهٔ [مقید] بیانگر تمایز بین موقعیت‌های از لحاظ زمانی آنی و موقعیت‌های از لحاظ زمانی ممتد^۳ است. موقعیت‌های دارای [+مقید] آنهایی هستند که از لحاظ زمانی تداوم چشمگیری ندارند؛ منفجر شدن، پریدن، چشمک زدن، نامیدن. موقعیت‌های دارای [-مقید] آنهایی هستند که از لحاظ زمانی تداوم چشمگیری دارند؛ بالارفتن، قدم‌زدن، کشیدن، خوردن، ساختن، هل دادن (فشاردادن).

در جهان واقعی همهٔ کنش‌ها همیشه به زمان نیاز دارند، حتی کنش‌های آنی مانند چشمک زدن، عطسه کردن و منفجر شدن که در زمانی کوتاه انجام می‌شوند. بدین دلیل تِنی^۴ (۱۹۹۴، به نقل از لیبر، ۲۰۰۴: ۱۳۸) این نکته را شاهدهی برای تمایز قائل نشدن رویدادهای آنی و ممتد ارائه می‌کند.

لیبر (۲۰۰۴: ۱۳۸) ابراز می‌دارد که به کارگیری قیود زمانی مانند به مدت یک ساعت نشان می‌دهد که زبان بین این دو نوع رویداد تمایز قائل می‌شود. یعنی به کارگیری به مدت یک ساعت با رویدادهای از لحاظ زمانی آنی یا به‌طور کامل خوانشی نادرست یا تکراری به‌دست می‌دهد که منشأ آن معنای درونی و ذاتی خود فعل نیست.

(۳۴) الف- * قطار به مدت یک ساعت رسید.

ب- * بمب به مدت یک ساعت منفجر شد.

1. privation
2. existence
3. temporarily punctual situations and temporarily durative situations
4. Tenny

- پ- زندانی‌ها به مدت یک ساعت تق تق کردند. (خوانش تکراری)
 ت- دانش‌آموز به مدت یک ساعت عطسه کرد. (خوانش تکراری)
 (۳۵) الف- به مدت یک ساعت پیاده‌روی کردیم.
 ب- آنها به مدت یک ساعت نقشه را بررسی کردند.

زبان با افعالی مانند رسیدن و منفجر شدن در (۳۴) به شیوه لحظه‌ای یا آنی رفتار می‌کند، اگرچه انجام این رویدادها نیز به زمانی کوتاه نیاز دارد. در مقابل رویدادهای دارای مؤلفه [-مقید] مانند پیاده‌روی کردن و بررسی کردن در (۳۵) به قید زمان به مدت یک ساعت عادی و رایج‌اند. این بدان معنی است که شماری از افعال بر رویدادهایی دلالت می‌کنند که مفهوم و ماهیت آنها از اعمالی یکسان و تکراری تشکیل می‌شوند. برای نمونه تلوتلو خوردن، از این سو به آن سو پریدن، مشت زدن، نخودی خندیدن دارای حرکاتی تقریباً یکنواخت و تکراری‌اند و می‌توان برای آنها مؤلفه [+ساختمند] در نظر گرفت، اما افعالی مانند ساختن، خندیدن و قدم زدن اگرچه رویدادهایی کاملاً یکنواخت نیستند از اجزایی تکراری و نسبتاً یکسان هم درست نشده‌اند (لیبر، ۲۰۰۴: ۱۳۸). لیبر (همان: ۱۳۹) بر پایه دو مؤلفه [مقید] و [ساختمند] موقعیت‌ها را در جدولی مانند جدول (۳) دسته‌بندی می‌کند.

جدول (۳): دسته‌بندی مقوله معنایی موقعیت بر پایه مؤلفه‌های [مقید] و [ساختمند]

موقعیت	مؤلفه	نمونه
رویدادهای آنی غیر تکراری	[+ مقید، - ساختمند]	منفجر شدن، پریدن، چشمک‌زدن
رویدادهای ممتد غیر تکراری	[- مقید، - ساختمند]	بالارفتن، قدم‌زدن، رسم کردن
<از لحاظ منطقی غیر ممکن>	[+ مقید، + ساختمند]	-----
رویدادهای ممتد تکراری	[- مقید، + ساختمند]	تلوتلو خوردن، از این سو به آن سو پریدن، مشت‌زدن

افعالی مانند تلوتلو خوردن که ماهیتاً از بخش‌هایی تکراری درست شده‌اند، ذاتاً ممتد نیز هستند، بنابراین به کارگیری آنها در ساخت‌هایی همراه با قیدهایی مانند به مدت یک ساعت کاملاً مناسب است. همان‌طور که در جدول (۳) آمده‌است، وجود افعالی با مؤلفه‌های [+مقید] و [+ساختمند] غیر منطقی است، زیرا هیچ مقوله معنایی موقعیتی نمی‌تواند بر رویدادی دلالت کند که هم‌زمان آنی باشد و از اجزا یا بخش‌هایی هم درست شده باشد. نکته مهم اینکه اگرچه تمایز ممتد/ آنی بودن در مقابل تکراری/ یکنواخت بودن در موقعیت‌های ساده دیده می‌شود، این تمایز ممکن است در سطوح بالاتر ساخت‌های نحوی/ معنایی هم یافت شود.

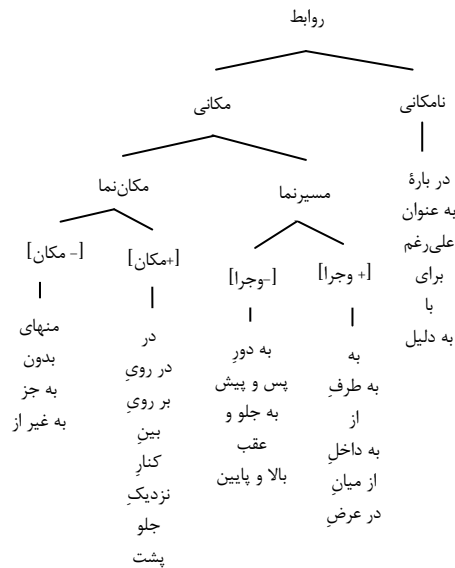
برای نمونه یک رویداد آنی تکرارنشدنی را می‌توان با گنجاندن یک قید مناسب در جمله به صورت تکرارپذیر درآورد:

(۳۶) چراغ به صورت مداوم چشمک می‌زد.

در این جمله رویداد چشمک زدن یک موقعیت آنی و تکرارنشدنی است اما با افزودن شدن قید به صورت مداوم به صورت ممتد و تکرارشدنی درآمده‌است.

۴-۳- روابط

لیبر (۲۰۰۴) با به‌کارگیری مؤلفه‌های [مکان] و [وجرا] مقوله نحوی حرف اضافه را که روابط می‌نامد بررسی کرده‌است. از آنجاکه این بحث در اثری دیگر (یوسفیان و دیگران، ۱۳۹۴) بررسی شده در اینجا تنها نمودار این دسته‌بندی ارائه و به صورت مختصر در مورد آن بحث می‌شود.



نمودار (۳): دسته‌بندی روابط با استفاده از مؤلفه‌های معنایی بر اساس لیبر (۲۰۰۴)

پیشتر اشاره شد که لیبر (۲۰۰۴) در مقابل مقوله نحوی حروف اضافه، مقوله معنایی روابط را پیشنهاد می‌کند. وی در بررسی این مقوله در گام نخست آنها را به دو دسته مکانی^۱ و نامکانی^۲ تقسیم می‌کند. او در نظریه خود مؤلفه‌ای برای روابط نامکانی پیشنهاد نکرده‌است. به

1. spatial
2. Non-spatial

نظر می‌رسد به این دلیل که این گروه از لحاظ محتوای معنایی ضعیف‌ترند و مؤلفه‌های معنایی به مفهوم آنچه در دیگر عناصر زبانی هست ندارند. دسته دوم روابط بر یک مکان دلالت می‌کند. این مکان می‌تواند عینی یا انتزاعی و یا به صورت یک مسیر باشد. بر این اساس روابط مکانی به دو دسته تقسیم می‌شوند: گروهی که بر یک مسیر^۱ دلالت می‌کنند و گروهی که بیانگر مکان^۲ اند. همان‌طور که پیشتر دربارهٔ مقولهٔ معنایی موقعیت گفته شد عناصری که در آنها مفهوم خط سیر وجود داشته باشد مؤلفهٔ [وجرا] دارند اگر در مفهوم این عنصر آغاز و پایان مشخص باشد، این مؤلفه به صورت [+وجرا] خواهد بود ولی اگر از مفهوم عنصر در مورد آغاز و پایان آن چیزی برداشت نشود مؤلفه به صورت [-وجرا] خواهد بود. همین‌طور دربارهٔ روابط مکان‌نما می‌توان گفت عناصری که بر وجود یک مکان چه عینی، چه انتزاعی دلالت‌کنند مؤلفهٔ [+مکان] دارد اما اگر عنصر زبانی بر نبود یک فضا یا مکان عینی یا انتزاعی دلالت‌کنند مؤلفهٔ [-مکان] خواهد داشت. حال اسکلت‌های معنایی چند مکان‌نما و چند مسیرنما:

(۳۷) در (درون)، در (داخل)، بر (روی)، کنار [+مکان] ([L], [L])

بی، بدون، غیر، به‌غیر، غیر از، جز، به‌جز، منهای [-مکان] ([L], [L])

(۳۸) به، به (سوی)، به (درون)، از، تا [+وجرا] ([L], [L])

به اطراف، به دور، پس و پیش، به جلو و عقب، بالا و پایین [-وجرا] ([L], [L])

۵- نتیجه‌گیری

این نوشتار برپایهٔ نظریهٔ معنایی لیبر اجزای کلام را در زبان فارسی بررسی نمود و نشان داد که شماری از اعضای مقولهٔ نحوی اسم در مؤلفهٔ معنایی [پویا] با فعل‌ها اشتراک دارند. شماری از فعل‌ها در مؤلفهٔ [-پویا] با صفات یکسان‌اند و شماری از حروف اضافه با فعل‌ها و اسم‌ها (اگرچه در این پژوهش از این بُعد به اسم پرداخته نشده‌است) در مؤلفهٔ [مکان] مشترک‌اند.

دست‌آورد این نوشتار دیدگاه راس را تأیید می‌کند که نگاه سنتی به دسته‌بندی قاطع و مطلق مقولات نحوی را مردود می‌داند و بر این باور است که مرز بین مقولات به صورت یک پیوستار است. در نتیجه می‌توان گفت اصطلاحات دستوری اسم، صفت، فعل و حرف اضافه تنها برچسب‌اند، همان‌طور که شیمی‌دانان و فیزیک‌دانان مواد را به سه دستهٔ مایع، جامد و گاز دسته‌بندی می‌کنند و این اصطلاحات تنها برچسب‌هایی هستند و برای پی‌بردن به ماهیت مواد و کارکرد آنها در فعالیت‌های شیمیایی، نقش و ماهیت عناصر سازندهٔ آنها یعنی اتم‌ها را

1. path

2. place

بررسی می‌کنند، زبان‌شناسان نیز برای شناخت هرچه بهتر اقسام کلام باید مؤلفه‌های معنایی سازنده آنها را بررسی کنند و اصطلاحاتی مانند اسم، فعل، صفت و حرف اضافه را تنها برچسب‌هایی بدانند که دربردارنده مجموعه‌ای مؤلفه هستند.

پی‌نوشت

۱. برای مثال دو جمله «دما سقوط کرد.» و «دما تغییر کرد.» را با هم مقایسه کنید. برداشت غیرمستقیم از اولی یک تغییر وضع با مسیر مستقیم است ولی از دومی تغییر وضع با مسیر اتفاقی برداشت می‌شود.
۲. باید توجه داشت در افعالی مانند قدم زدن می‌توان یک مسیر معین را به صورت گروه حرف اضافه‌ای به‌کاربرد (مانند به دور اتاق، به خانه)، چون حرف اضافه‌ای مانند «به» که خود مؤلفهٔ +] وجرأ] دارد، در ترکیب با فعل، امکان استنباط مفهوم گسترش‌یافتهٔ [وَجْرًا] را به‌دست می‌دهد.

منابع

- باطنی، م. ۱۳۶۶. نگاهی تازه به دستور زبان، تهران: آگاه.
- خانلری، پ. ن. ۱۳۶۴. دستور زبان فارسی، تهران: توس.
- خیامپور، ع. ۱۳۴۴. دستور زبان فارسی. تبریز: [بی‌نا].
- روبینز، آر. اچ. ۱۳۸۱. تاریخ مختصر زبان شناسی. ترجمهٔ ع. م. حق‌شناس. تهران: مرکز.
- سلطانی‌گرد فرامرزی، ع. ۱۳۷۶. از کلمه تا کلام: دستور زبان فارسی به زبان ساده، تهران: مبتکران.
- صفوی، ک. ۱۳۸۳. درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران: سوره مهر
- طالقانی، م. ۱۳۰۵ قمری. لسان‌العجم، [بی‌جا]: [بی‌نا]
- کلباسی، ا. ۱۳۸۰. ساخت اشتقاقی در فارسی امروز، تهران: پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کریمی دوستان، غ. ۱۳۸۷. «سامی و صفات گزاره‌ای در زبان فارسی». دستور، (۳): ۱۸۷-۲۰۲.
- کریمی دوستان، غ. و آ. ذاکر. ۱۳۹۰. «رویکرد حوزه‌ای به اجزای کلام در زبان فارسی». زبان و زبان‌شناسی، (۱۰): ۲۷-۴۶.
- گلفام، ا. ۱۳۸۶. اصول دستور زبان، تهران: سمت.
- نوبهار، م. ۱۳۷۲. دستور کاربردی زبان فارسی، تهران: رهنما.
- یوسفیان، پ. گ. تاکی، و ا. مرادی، ۱۳۹۴. «بررسی معنایی و دسته‌بندی حروف اضافهٔ زبان فارسی بر پایهٔ نظریهٔ لیبر». جستارهای زبانی، (۶): ۲۹۹-۳۲۱.
- Baker, M. C. 2003. *Lexical categories: verbs, nouns, and adjectives*, Cambridge: Cambridge University Press.

- Chomsky, N. 1970. "Remarks on nominalization". in R. Jacobs and P. Rosenbaum (ed), *Readings in English Transformational Grammar*, 184-221, Mass.:Ginn, Waltham.
- Corver, N. & Riemsdijk H. 2001. "Semi-lexical categories: the function of content words and the content of function words". ed. By Norbert Covert and Henk van Riemsdijk. Berlin, New York : Mouton de Gruyter
- Croft, W. 1991. *Syntactic categories and grammatical relations*, Chicago: University of Chicago Press.
- Harley, H. and Noyer, R. 1999. "State-of-the-article: Distributed morphology", *GLOT International* (44): 3-9.
- Hopper, P. J. & S. A. Thompson 1984. "The discourse basis for lexical categories in universal grammar". *Language*, (60): 703-752.
- Jackendoff, R. 1990. *Semantic Structures*. Cambridge, MA: MIT Press.
- _____. 1991. "Parts and boundaries". *Cognition*, (41): 9-45.
- Langacker, R. 1987. "Nouns and Verbs". *Language*, (63): 53-94.
- Lieber, R. 2004. *Morphology and lexical semantics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- _____. 2007. "The category of roots and the roots of categories: what we learn from selection in derivation", *Morphology*. DOI: 10.1007/s11525-006-9106-2.
- _____. 2009. "A lexical semantic approach to compounding", In: Rochelle Lieber & Pavol Stekauer (eds.), *The oxford handbook of compounding Oxford*: Oxford University Press, 78-104.
- Ross, J. R. 1972. "Endstation Hauptwort: The category squish". *Papers from the annual regional meeting of Chicago Linguistic Society* (8): 316-328.
- _____. 1973. "Nouniness". In ed. by O. Fujimura, *Three dimensions of linguistic theory*. Tokyo: TEC Company. 137-258.
- Siddiqi, D. 2009. *Syntax within the word: economy, allomorphy and argument selection in distributed morphology*, Amsterdam: John Benjamins Publishing Compony
- Tenny, C. 1994. *Aspectual Roles and the Syntax-Semantics Interface*, Dordrecht: Kluwer Academic Publishers.